

# لطفا

سال دوم، شماره ۷۸، پنجشنبه ۱۳ فروردین ۱۳۸۲، صد تoman



# (کودکان)

هفته‌نامه کودکان ایران

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام «ره»

- مدیر مسؤول: مهدی ارجانی • سردبیران: افشین علاء - سیامک سرمدی
- مدیر هنری: احمد قائمی مهدوی • تصویرگر: محمد حسین صلوایاتیان
- مدیر داخلی و طراح بازی: جلد: نادیا علاء • مدیر اجرایی: رضا کریمی دونا
- عکس: امیر محمد لاجورد • حروفچین: بیرالسدات و الاتبار
- توزیع: فرخ پیاض • امور مشترک: کین: محمد رضا اصغری

## درااین شماره می‌خوانید:

د مثل دوست: بهار دوست / ۳

آینه دوست / ۴

گزارش دوست: هر بهار تازه، یک توّلد دوباره است / ۶

قصمه دوست: بچه‌ها دالی / ۸

شعر دوست: بنفسه و بهار / ۱۰

دیدار دوست: بهار، فصل موسیقی است / ۱۲

تصویر دوست: زهرا و ماتاباتا / ۱۴

دانش دوست: مسوایک که می‌زنید، نخ دندان چطور؟ / ۱۶

قصمه مصوّر: خرابکارها / ۱۷

ورزش دوست: بکن باوثر، یک بازیکن و مری بزرگ / ۲۱

لبخند دوست: روزنامه دیواری خانه ما / ۲۴

فرهنگ دوست: مثل نیروی جادویی بهار / ۲۵

فکر دوست: آگوومی از گلها بسازید / ۲۵

سرگرمی دوست: آینه شکسته.... جدول ۲ حرفی‌ها / ۲۶

قصمه دوست (ترجمه): عمه آدا و پرنده‌هایش / ۲۸

سفر دوست: بهار، همه جا بهار است! / ۳۰

مسابقه دوست: مسابقه «راز ماهی‌ها» / ۳۲

لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

نشانی: خیابان انقلاب - چهار راه حافظ - پلاک ۹۶۲ - تلفن: ۰۶۷۶۸۳۳ - ۰۶۷۱۲۳۱ - نامبر:

نشانی پست الکترونیکی: doost\_e.Koodak@yahoo.com



تن مپوشانید از باد بهار  
با تن و جان شما آن می کند...  
مولوی

گفت پیغمبر به أصحاب کیا رَ  
کانچه با برگ درختان می کند

# بهار دوست



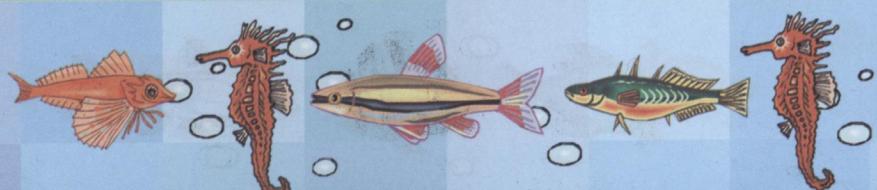
بهار، فصل تازه شدن است. درختها را نگاه کنید، لباس نو پوشیده‌اند. دامن خاک را بینند، انگار خانه تکانی کرده است. بوی سیزی و تازگی از همه جا می‌رسد. این بهار چه خاصیتی دارد؟ جرا با اولین نسیم بهاری که در اوایل اسفند می‌وزد، احساس تازگی و سرزنشگی می‌کنیم! مگر تا همین چند هفته پیش، طوفان و برف و سرما تمام شهر را در خود مچاله نکرده بود؟ پس چرا ناگهان، طبیعت بی جان دوباره زنده شد و اندام پوسیده گیاهان دوباره سبز شد و از خاک، سربرآورد؟

مولوی، شاعر بزرگ ما ایرانیان، از قول پیغمبر اکرم (ص)

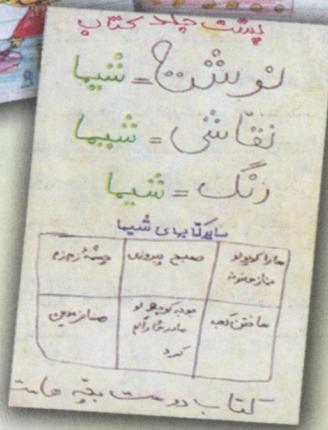
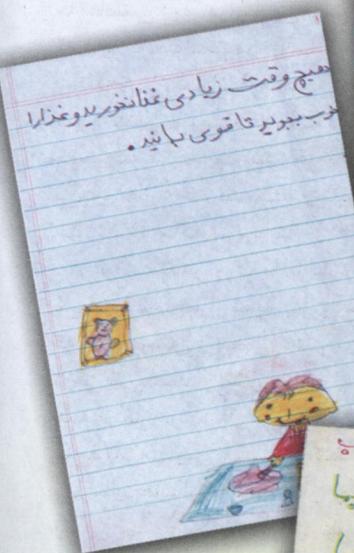
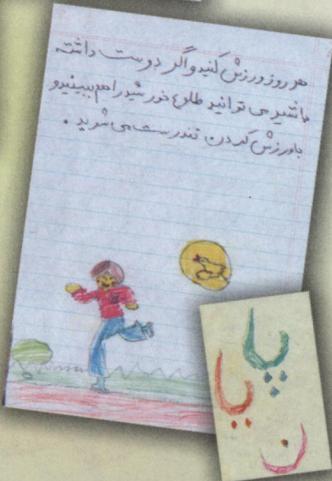
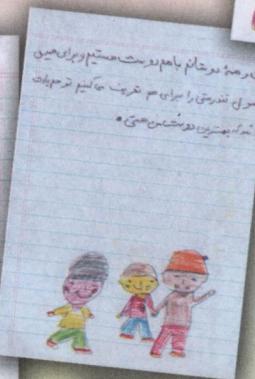
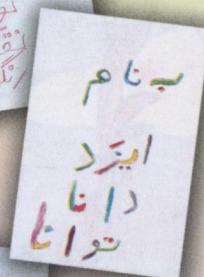
می‌گوید: شما هم از نسیم بهاری غافل نباشید. این نسیم، همان طور که اندوه درختان را شفا می‌دهد و آنها را تازه می‌کند، به جان‌های ما هم طراوت و تازگی می‌بخشد. اصلاً راز بزرگ بهار، همین است. درست مثل روز رستاخیز، که همه مردگان دوباره جان می‌گیرند و در بهار قیامت، مانند درختهای بی‌شمار، دربرابر پروردگار جهانیان صف می‌کشند. هر چند بعضی از درختها، به خاطر بی‌اعتنایی هایشان به بهار در آن روز سرافکنده خواهند بود. اما کسانی که در زندگی بهاری بوده‌اند، در آن بهار بزرگ هم سبز و سریلنگ خواهند بود. و اماً امسال، دوستان شما در مجله دوست تصمیم گرفته‌اند پا به پای بهار، دستی به سر و روی مجله بکشند و خانه تکانی کوچکی بکنند. به خاطر همین، مطالب تازه‌ای به مجله اضافه شده و شکل بعضی از مطالب هم تغییر کرده است.

همین صفحه که دارید آن را می‌خوانید، از نشانه‌های این تغییر سردبیر است. امیدواریم که راضی باشید.

\* أصحاب کیا: یاران بزرگوار پیغمبر (ص)



«شیما شوشتاری» ۹ ساله از تهران  
علاقه زیادی به نوشن و نقاشی کتاب دارد.  
او یک کتاب پانزده صفحه‌ای را که خودش نوشته و نقاشی  
کرده است، برای «دوست» فرستاده و از ما خواسته تا آن را در  
مجله چاپ کنیم.  
ما هم بعد از آرزوی موفقیت برای شما چند صفحه‌ای از  
کتاب او را چاپ می‌کنیم و به او آفرین می‌گوئیم.





سلام جان سلام،  
پیغامت را به آقای نیستانی  
رساندیم. ضمناً این به بعد  
نامه هایت را به نشانی جدید  
مجله که در صفحه ۲ جلد  
همین شماره هم چاپ شده  
است ارسال کن.

سلام با عرض خسته نباشد به شما من مجله دوست را خیلی دوست دارم و هر هفته پنج شنبه اولین نفری هستم که مجله را می گیرم البته بعضی از روزها مجله سه شنبه و یا چهارشنبه می آید. من از آقای مانا نیستانی بسیار تشکر می کنم من هر هفته داستان های مصور را جمع می کنم و به صحافی سر کوچه می برم تا برایم کتاب درست کند اگر می شود عکس دسته جمعی ریزه و نیکی و شاخ طلا و... را با امضا برایم بفرستید تا در آلبوم مخصوص خود بگذارم و همیشه آن را ببینم. من مجله دوست را از شماره ۵ تا به حال گرفته ام راستی در شماره دی ۷۲ آدرس مجله چیز دیگری بود ولی من در شماره ۶۸ آدرس دیگری دیدم من به کدام آدرس نامه ها را برای شما بفرستم. انشاء الله از داستان من خوشتان بیاید لطفاً اسم من را در د مثل دوست درج کنید دوستدار شما

سینا رحمانی ۱۲ ساله از تهران

### دوستان دوست

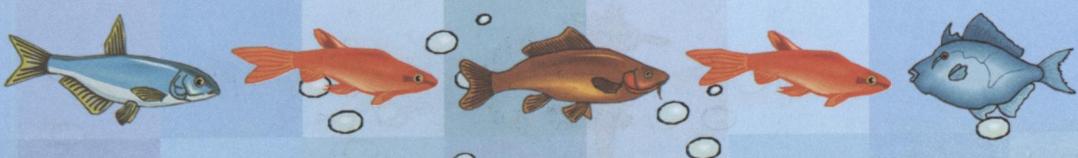
عاطفة فاسیمان، زهرا ابریشم چی، سمانه دهقانی، فاطمه نوری زاده، محمد حبیب، سارا یعقوبیان، زهرا موسوی فخر، مریم الماسی، ساجده سادات میره ای، سحر رفیعی، زهرا قبادی، عاطفه ق، معصومه مجیدی، زینت السادات میره ای، شیرین شایانی فرهانه محمدی، فاطمه سلیمانی، آرزو بروزی، الهام تشخیصی، زینب بهگزین، زینب السادات علم الهدی، شادی جدآ، سیده مریم مقدسی، شیدا شایانی فرهانه بختیاری، نسرین علی پور، مائده معلمی، ریحانه تومنگ و سکینه سادات موسوی ملکی.

\*\*\*\*\*

این اسامی متعلق به تعدادی از دانش آموزان مدرسه دخترانه مشکات در شهر قم است که مددی پیش ضمن بازدید دسته جمعی از خانه امام خمینی (ره) در قم هر کدام یک نامه برای ایشان نوشته اند و به نشانی مجله پست کرده اند. ضمن تشکر از بچه های خوب مدرسه مشکات یکی از نامه های رسیده آنها را با هم می خوانیم.

### نامه ای به رهبر عزیزم امام خمینی (ره)

«با عرض سلام خدمت پدر بزرگوارم، ای کسی که همچون گل یاس بوی مهر، محبت و صفا را می دهی و چهره اات همانند خورشید درخشان است. من بر شما درود می فرستم که همیشه راهنمای ما نوجوانان بودید و سخنات برای ما نوجوانان پر معنای ترین واژه های عشق و محبت بود، چون هرگاه آسمان زندگیم را ابر غم می پوشاند سخنان شما عزیز بود که مانند خورشید عشق و نور را به من برمی گرداند، پدر عزیزم من دلتنگ دیدار شما هستم، به امید دیدار رویت خدا حافظ.»





# هر رهار تازه

## یک توْلَدِ دوپاره است

اولین بار مزه پدر بودن را بچشم.

حاج مرتضی ایوبی پدر علی آقای ایوبی است، او هم می‌گوید: «خوب می‌دانم که امروز پسرم چه حسی دارد. بیست و پنج سال پیش که او می‌خواست به دنیا بیاید، من هم حال او را داشتم. درست مثل خود او احساس می‌کردم که قرار است یک بار دیگر به دنیا بیایم. این را هم بگوییم که فرزند علی، اولین نوہ من است. به همین خاطر امروز من هم دوست دارم هر چه زودتر مزه پدربرزگ شدن را بچشم.» از علی آقا می‌پرسم: «خود شما چند سال پیش و در چه ماهی به دنیا آمدید؟»

پاسخ می‌دهد: «همان طور که پدرم گفتند من بیست و پنج سال پیش متولد شدم. اما جالب اینجاست که من هم درست مثل کودکی که قرار است امروز به دنیا بیاید، متولد اولین ماه بهار و در هفدهم فروردین سال ۱۳۵۷ به دنیا آمدم.» می‌پرسم: «از این که شما و کودک در راهتان هر دو متولد فصل بهار هستید چه حسی دارید؟»

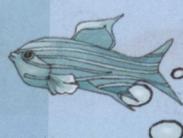
پاسخ می‌دهد: «به نظر من این که انسان چه فصلی از سال متولد شود، خیلی مهم نیست. مهم این است که یک انسان بتواند از فصل‌های سال، و از سرد و گرم طبیعت درس‌های زیادی بگیرد تا در زندگی از آنها استفاده کند.»

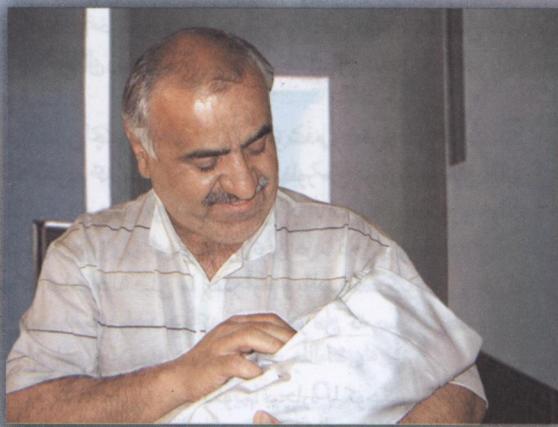
از آقای ایوبی می‌خواهم تا اگر درسی از فصل تولدش یعنی بهار گرفته که فکر می‌کند لازم است بچه‌ها هم از آن چیزی بدانند، برای ما بگوید:

«بزرگترین درسی که از فصل بهار می‌شود آموخت، امید است. در فصل بهار درختهایی که ماهها زیر برف و سرما بوده‌اند، دوباره شکوفه می‌زنند و زندگی را از نو آغاز می‌کنند و پرنده‌های مهاجری که در ابتدای پائیز از خانه‌شان به سرزمین

در یکی از روزهای سال جدید، برای تهیه گزارش به بخش زیمان یکی از بیمارستان‌ها آمده‌ایم. اینجا جایی است که همه منتظر رسیدن یک خبر تازه‌اند. خبر تازه یک تولد، تولد یک انسان، انسانی که قرار است در یکی از اتفاقهای همین بخش از بیمارستان پا به دنیا بگذارد و یکی از همسایگان زمینی ما شود.

آقای علی ایوبی یکی از کسانی است که برای رسیدن این خبر تازه، ساعتهاست در راهروی بیمارستان انتظار می‌کشد. او می‌گوید: «خیلی نگرانم. امروز قرار است اولین فرزند من به دنیا بیاید. برای همین احساس می‌کنم خود من می‌خواهم یک بار دیگر متولد شوم. همیشه با خودم فکر می‌کردم که پدر بودن چه مزه‌ای دارد، و حالا تا چند دقیقه دیگر می‌توانم برای





هنوز صحبتهای حاج مرتضی به پایان نرسیده است که صدای خانم پرستار، حرفاهای او را ناتمام می‌گذارد. خانم پرستار رو به علی آقا می‌کند و می‌گوید: «مبارک است ان شاء الله، دختر خانمان باشد!»

چهره علی آقا گل می‌اندازد. خنده بر لبهاش می‌نشیند و اشک شوکی که در چشمهاش حلقه زده؛ روی گونه‌هایش می‌ریزد. حاج مرتضی فرزندش را در آغوش می‌گیرد و آمدن کودک تازه رسیده را به او تبریک می‌گوید. راستی فکر می‌کنید على آقا نام دختر کوچولویش را چه می‌گذارد؟

خود او می‌گوید: «قبلًاً با خانم قرار گذاشته بودیم که اگر فرزندمان دختر بود نام او را بهاره بگذاریم تا همیشه مثل بهار زندگی‌اش، بهاری باشد.»

دیگری کوچ کرده بودند، دوباره برمی‌گردند و به زندگی ادامه می‌دهند. زندگی ما انسانها هم درست مثل شکوفه زدن درختها در بهار و بازگشت پرندگان مهاجر به آشیانه‌های است. امید به ما کمک می‌کند تا زمستانهای سخت زندگی را پشت سر بگذاریم تا بهار از راه برسد و دوباره زندگی کنیم. بهار به ما یاد می‌دهد که سختی‌ها و مشکلات هر چقدر هم که بزرگ باشند، بالآخره چاره‌ای ندارند جز این که روزی جای خود را به خوشی‌ها بدهند.

درست مثل زستان که هر چقدر هم سخت باشد چاره‌ای ندارد و بالآخره جای خود را به بهار و زیبائی‌هایش می‌دهد.»

- در ابتدای صحبت‌هایتان گفتید که احساس می‌کنید امروز قرار است دوباره به دنیا بیایید. مگر ما انسانها چند مرتبه به دنیا می‌آییم؟ حاج مرتضی، پدر آقا ایوبی می‌گوید:

«بگذارید من پاسختان را بدهم، ظاهرآ همه انسانها فقط یک بار به دنیا می‌آیند و یک بار هم از دنیا می‌روند. اماً حقیقت زندگی این است که انسانها هر کدام می‌توانند چند بار متولد شوند و دهها و صدها بار زندگی را از نو شروع کنند. مثلاً خود من معتقدم که

تا حالا بیشتر از شصت بار به دنیا آمدم!»

می‌پرسم: «چطور؟»

پاسخ می‌دهد: «من تا امروز از خدا حدود شصت سال عمر گرفته‌ام و هر سال موقع تغییر سال و آغاز بهار احساس می‌کنم که باید زندگی را از نو آغاز کنم. بنابراین هر سال من از خدا عمر دوباره‌ای می‌گیرم و آغاز هر سال روز تولد من است. البته زندگی دوباره فقط در فصل بهار آغاز نمی‌شود. حتی ممکن است در سردوشین شبههای زستان یا داغترین ظهرهای تابستان هم بعضی اتفاق‌ها باعث تولد دوباره ما شود. درست مثل علی پسرم که امروز با تولد اولین فرزندش احساس می‌کند که دوباره به دنیا آمده است...»





# بچه‌ها دالی

مجید ملامحمدی

توی خانه ماه، غیر از بابا و مامان، کسی دلش برای او نمی‌سوخت. یعنی اصلاً کسی متوجه او نبود و فکرش هم به او نمی‌رفت. البته بابا هم خیلی وقت‌ها، او را از یاد می‌برد. به خاطر این که هنوز هم، به قول خودش سرش شلوغ بود. بعد از ظهر از راه اداره که می‌آمد، خسته و کوفته بود و باید یکراست می‌رفت توی اتاق خودش و استراحت می‌کرد. مادر هم بیشتر برای کارهای خانه، وقت کم می‌آورد و آبجی طاهره و داداش سعید هم که هیچ؛ اصلاً این چیزها به فکرشان نمی‌رسید. الان هم همینطور است. یعنی سر بابا و مامان مثل همیشه شلوغ پلوغ است.

من هم همین چند روز پیش متوجه او شدم و فکرم مثل گنجشگکی به طرفش پر زد. بله، حالا باید بگویم که منظورم کیست. منظور من در ورودی هال خانه‌مان است! همان در چوبی پر سر و صدا. دری که سالیان سال، حتی قبل از تولد من و خواهر و برادرم هم وجود داشته است و یک روزی برای خودش، توی درها دری بوده است. او به اندازه‌ای نو و تمیز و جوان بوده، که صاحبخانه قبلی ما آنقدر آرام و با ادب دستگیره‌اش را می‌گرفته که انگار براش رنگ زیبای آبی‌اش، علاقمند شدند.

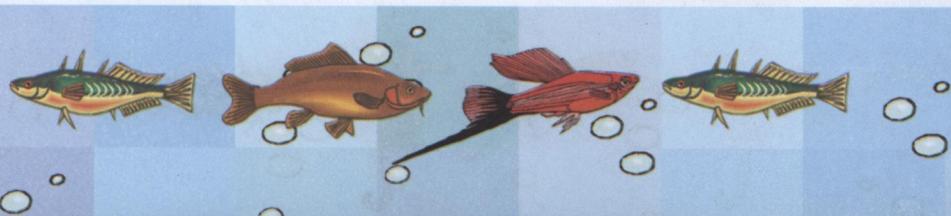
اما این روزها... هی... چه بگویم! بیچاره با کوچکترین اشاره ما ناله‌اش بلند می‌شد. بابا که به خانه می‌آمد، آنقدر خسته بود که با یک فشار محکم به قلب او، جیغش را بلند می‌کرد.

یک بار هم مامان که کنارش بود برگشت به بابا گفت: «احمد آقا، برای این زبان بسته یک کاری بکن! اقلأً به لولایش روغن بزن!»

و بابا یک نگاه سرد ابر گرفته‌ای به او انداخت و گفت: «ای بابا، دیگر عمرش...» و بقیه حرفش را خورد. من جا خوردم. مامان دیگر چیزی نگفت؛ اما در دوباره ناله کرد. انگار منظور ببابا را فهمید.

یک روز دیگر هم مامان که با یک بغل سیزی به اتاق می‌آمد، تنهاش به در خورد. در غیّر در دامیزی کشید و محکم به دیوار خورد و بلند گفت: «آخ!»

مامان عین خیالش نبود. بچه‌ها گرم بازی شان بودند. اما من دلم سوخت. بابا که توی هال تلویزیون تماشا می‌کرد، به در چشم غره رفت. زود کنارش رفت و به جای جای بدنش خیره شد. سپس رفت و با یک چکش بزرگ افتاد به جان در و چند تایی همینطوری به تنهاش



زد. حس کردم در دم به دم می‌گفت: «آخ... اوخ... واى... آى...!»

دباره دلم سوت. یک روز هم داداش کوچکم سعید، با ماثیکش به جان در افتاد و سرتاپای بدنش را خط خطی کرد. من احساس کردم آن روز، در بیچاره یک شکم سیر گریه کرد. سه روز پیش چه روز عجیبی بود. من دیدم در دارد گریه می‌کند. شاید باور نکنید.

هیچکس در هال نبود. اول تفهمیدم صدای چه کسی است. بعد که تفهمیدم زود سراغش رفتم. گریه‌اش آرام و پشت سر هم بود. خیلی تعجب کردم. تمام تنش خط خطی و رنگ پریده بود. تازه، لولاش هم خیلی زنگ زده بود و صدای جیرجیرش زیادتر از همیشه به گوش می‌آمد. چند قسمت از بدنش هم بریدگی و خزم داشت. پاشنه‌اش هم پوسیده بود و دهن باز کرده بود. گوشم را چسباندم به دلش. دیدم راستی راستی دارد گریه می‌کند. فوری دویدم طرف بابا که توی حیاط به باعچه آب می‌داد. قضیه را بهش گفتم. بابا خنید، اما با اصرار زیاد من، کنار در آمد و گوش خواباند تا صدایش را بشنوند. بعد بیشتر خنید و به من گفت: «ای بابا! مگر آدمیزاد است

که گریه کند!»

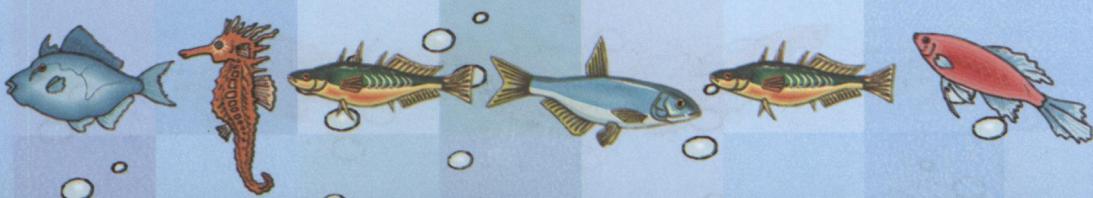
من معطل نکردم و آن را آرام آرام تکان دادم. صدای ریز ریز لولای خشک و پوسیده‌اش، مثل گریه بود. بابا کمی توی فکر رفت. به او گفتم: «نگاه کن! بین چه بدن کثیف و پُر چاله چوله‌ای دارد! به آدمهای مریض و مردنی بیشتر شبیه شده است!»

بابا توی فکر رفت. بعد به کمرم زد و گفت:  
«آن شاء الله يک فکری برایش می‌کنیم.»

○

سه روز بعد اتفاقی جالب، همه ما را جلو در میخکوب کرد. من تازه از مدرسه برگشته بودم. بابا و مامان و پچه‌ها جلوی در بودند. چیز عجیبی دیدم. درمان انگار تازه متولد شده بود. به سفارش بابا یک نجار و یک رنگ کار زبردست، حسابی به سر و وضع او رسیدند. لولاش را تمیز و روغن کاری و چارچوبش را میخ کاری کردن و به همه بدنش هم، چند دست آستر و رنگ زدند. رنگ آبی آسمانی! انگار در مثل در همان روز اولش شد. من برای امتحان او را چند بار آهسته تکان دادم. ناگهان خواهرم طاهره خنید و گفت: دارم گوید: «دا... د... ا... دالی... دالی بچه‌ها!»

همه زدیم زیر خنده. در هم انگار خنید و با تکان تکان ریش، به رقص افتاد.



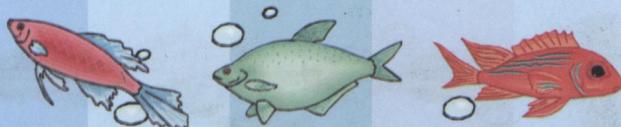


# پنجه و پهار

افشین علاء

وقتی که مشکل برف  
با آب چشمده حل شد  
زنیور پر درآورد  
کندو پر از عسل شد

هر جا که قهوه‌ای بود  
شد سبز پسته‌ای رنگ  
هم روی دامن خاک  
هم روی صورت سنگ

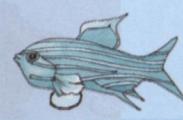
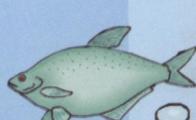


این را بهار فهمید  
با خود بنفسه آورد  
سرتاسر چمن را  
رنگ بنفسه پر کرد



باران گرفت شر شر  
روی بنفسه تر شد  
از پاکی بنفسه  
دنیا بنفسختر شد.

با این که سبز خوب است  
با این که سبزه زیباست  
اما دل زمین باز  
یک رنگ تازه می خواست





# پهاره، فصل موسیقی است

موسیقی کودک و نوجوان نوعی موسیقی است که مخصوص بچه‌ها ساخته می‌شود. در این نوع موسیقی بیشتر از سازهایی که صدایی مناسب با روحیه بچه‌ها دارند و شعرهایی که برای آنها مناسب است استفاده می‌شود. «فخار محمدزاده» یکی از آهنگسازان قدیمی موسیقی کودک و نوجوان در کشورمان به حساب می‌آید. در این شماره به دیدار او رفته‌ایم تا شما را با موسیقی مخصوص خودتان و یکی از سازندگان این نوع موسیقی در ایران آشنا کنیم.

## ● چرا موسیقی کودک و نوجوان را به عنوان فعالیت اصلی خود انتخاب کردید؟

■ حتماً بچه‌ها با مرحوم «عباس یمینی شریف» شاعر خوب کودکان و نوجوانان که شعرهای زیادی مثل شعر معروف «یار مهریان» را برای بچه‌ها سروده‌اند، آشنایی دارند. یکی از دلایلی که من به ساخت موسیقی‌های مخصوص بچه‌ها روی آوردم، علاقه به اشعار ایشان بود. البته آن موقع من فقط آثار آفای یمینی شریف را خوانده بودم و از نزدیک با خود ایشان آشنا نبودم. اماً بعدها وقتی برای مدتی به عنوان معلم هنر، ادبیات و حرفه‌ون در تعدادی از مدرسه‌های تهران کار می‌کردم، مدتی هم افتخار همکاری با ایشان را داشتم.

● به غیر از معلمی و آهنگ‌سازی، شغل دیگری هم تا حالا داشته‌اید؟

■ بله، مدتی هم در قسمت «دوبلاز» تلویزیون با مرحوم «عزت... مقبلی» و خانم «شمسمی فضل‌الهی» که از دوبلورهای برجسته آن زمان بودند، همکاری کردم.

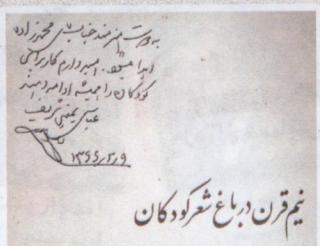
## ● موسیقی مخصوص بچه‌ها با بقیه موسیقی‌ها چه فرقی دارد؟

■ موسیقی بچه‌ها ساختار ساده‌تری دارد، برای همین هم

## ● لطفاً کمی از خودتان بگویید.

■ فخار محمدزاده هستم، حدوداً شصت سال دارم. فعالیت در زمینه موسیقی را از دوران کودکی با نواختن «نی لیک» آغاز کردم و بعد به کمک استادان بزرگ موسیقی آن زمان مثل استادان تجوییدی، مانوکیان، مهتدی، البرزی و... با تحصیل در هنرستان عالی موسیقی فعالیت در این رشته هنری را به طور حرفای ادامه دادم.





برای بچه‌ها جذاب‌تر است. علاوه بر این، شعرهایی هم که در این نوع موسیقی استفاده می‌شود باید مخصوص بچه‌ها سروده شده باشد و با موسیقی کودک و نوجوان همخوان باشد.

#### ● تا حالا چند سرود و ترانه برای بچه‌ها ساخته‌اید؟

■ تا امروز بیشتر از چهار صد سرود و ترانه برای بچه‌ها ساخته‌ام که در میان همه آنها ترانه «مادر» با شعری از خانم پروین دولت‌آبادی، ترانه «کلها» از سرودهای آقای عباس یمینی شریف و ترانه «ماشین» باز هم از شعرهای ایشان را بیشتر از همه ساخته‌هایم دوست دارم.

#### ● از سالهایی که به ساختن ترانه‌های مخصوص بچه‌ها مشغول بوده‌اید. خاطره جالبی هم دارید که برای ما تعریف کنید؟

■ بله، به خاطر دارم که چند سال پیش یکی از شعرهای آقای یمینی شریف را به نام «گریه نکن» برای بچه‌ها به صورت ترانه ساخته بودم و با بچه‌های یکی از مهد کودکها برای اجرای آن تمرین می‌کردم. یکی از بچه‌های همان مهد کودک تعریف می‌کرد که خواهر یا برادر کوچکتری دارد که تازه به دنیا آمده است و بیشتر وقتها هم گریه می‌کند. ولی وقتی که او ترانه گریه نکن را برای او می‌خواند، او دیگر گریه نمی‌کند و فقط می‌خندد.

#### ● آقای محمدزاده، حالا که بهار شده، از این فصل بگویید.

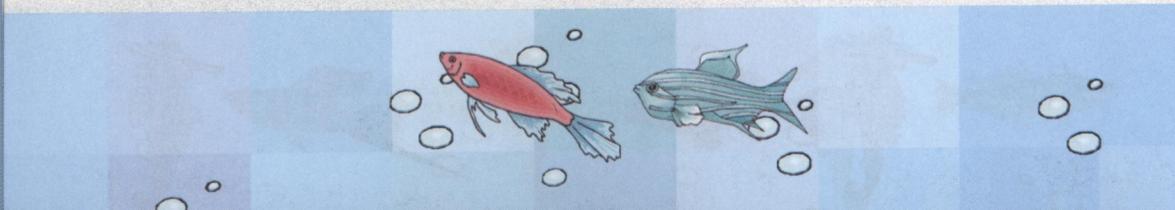
■ به نظر من فصل بهار، فصل موسیقی است. آواز پرندۀ‌های بهاری، حرکت آرام درختها و رنگهای سبز فصل بهار، همه و همه موسیقی‌های زیبای این فصل به حساب می‌آیند.

#### ● لطفاً بگویید که چند فرزند دارید. آیا فرزنداتتان هم در زمینه موسیقی فعالیت می‌کنند؟

■ دو فرزند ۱۳ و ۱۶ ساله دارم که هردوی آنها از دوران مهد کودک شاگردان خود من بوده‌اند.

#### ● برای بچه‌هایی که مثل خود شما آزوی فعالیت در زمینه موسیقی را دارند چه صحبتی دارید؟

■ آموختن موسیقی آنقدر مفید است که حتی در درس خواندن هم می‌تواند به بچه‌ها کمک کند به شرط این که آموختن موسیقی در کنار درس قرار بگیرد و تحصیلات همیشه در اولویت باشد. نوع موسیقی هم مهم است. فراموش نکنیم که موسیقی یک هنر است، هنری برای بهتر زندگی کردن، بهتر یاد گرفتن و به حقیقت رسیدن. آنهای که موسیقی را برای خوش‌گذرانی می‌خواهند، هرگز این هنر را نشناسنده‌اند.



بر اساس خاطره‌ای از خانم شکوه قاسم نیا



# زهراء ماتاباتا

امیر محمد لاجورد



ولی من که خوابم نمیاد!



حالا دیگه بخواب دخترم ...



قصه ما به سر رسید، کلا گاهه  
به خونه اش نرسید



چکار کنم؟ خوابم نمیاد



باید حتما بخوابی، دیر وقته



ولی من او نو می بینم



اما چند لحظه بعد باز کرد  
و گفت: نمی بینم



زهراء چشمهاش را بست



اگر چشماتو بیندی، می تونی  
ماتاباتا رو ببینی





نیمه های شب ، در اتاق  
مادر زهرا به آرامی باز شد



زهرا برای دیدن ماتاباتا  
چشمهاش را می بندد



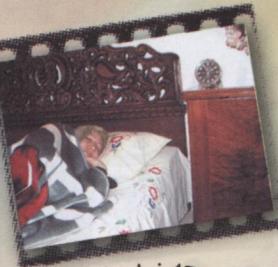
شب بخیر عزیزم ،  
خواب های خوب ببینی



درباره امتحان کن



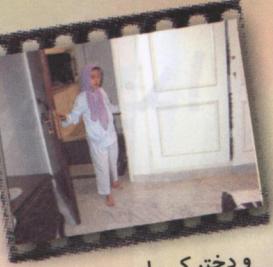
یعنی خواب چه چیزی رو  
می بینه ؟



چه خوابی !



و به بالای سر مادرش رفت



و دختر کی پاورچین پاورچین  
قدم برداشت



و به ساعت ، نگاهی انداخت



از صدای جیر جیر تخت ،  
مادر از خواب پرید



و کنار مادرش نشست



نکنه ماتاباتا الان تو خوابشے ؟



آمدم از پشت چشم های تو  
اونو ببینم !



آخرش هم نتونستم  
ماتاباتا رو ببینم



هر کاری کردم خوابم نبرد



تو اینجا چکار می کنی ؟  
ساعت دو نصفه شبیه

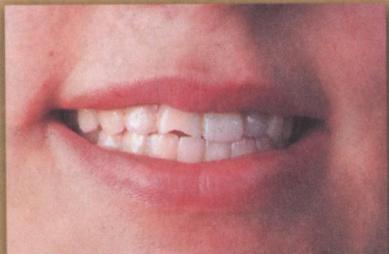
پایان





آیا به تازگی دندان‌های خود را در آینه دیده‌اید؟ این مرواریدهای سفید و شیری رنگ بدون مراقبت کافی، به سرعت به بافتی فاسد و دردناک تبدیل می‌شوند.

تاریخ به ما می‌گوید که در ۳ یا ۴ هزار سال پیش از میلاد مسیح (ع)، «هندوها» از ترکه‌های چوبی باریک برای تمیز کردن دندان‌ها استفاده می‌کردند. پژوهشکان یونان و روم قدیم هم بیماران خود را به شستن دهان به وسیله یک ماده دارویی، تشویق می‌کردند.



# مسواک که می‌زنید! نخ دندان چطور؟

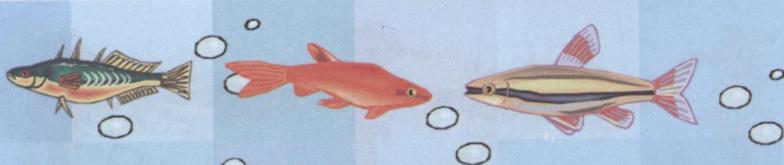
به مناسبت ۱۲۳ فروردین، روز جوانی دندانپزشکی

## پلاک دندانی، دشمن شماره یک دندان

زبانتان را روی دندانتان بمالید. احساس زبری می‌کنید؟ این همان پلاک دندانی است که از جمع شدن میکروب‌ها ایجاد شده است. میکروب‌ها می‌توانند با استفاده از قند موجود در غذا، اسید تولید کنند و اگر بیشتر از ۲۴ ساعت باقی بمانند، بر اثر مخلوط شدن با بزاق دهان، سخت می‌شوند و «جرم دندان» را به وجود می‌آورند. غذاهای نرم و شیرین بدترین نوع غذاهای برای دندان هستند، زیرا زمانی که با بزاق مخلوط می‌شوند، قدرت چسبندگی بیشتری پیدا می‌کنند.

### چند توصیه مهم:

- (۱) یادتان باشد وجود خمیر دندان برای تمیز کردن ضروری نیست. مهم، خوب تمیز کردن دندان‌ها با مسوک است.
- (۲) در خوردن شیر، ماهی، تخم مرغ، حبوبات، میوه و سبزی تازه تردید نکنید، زیرا استحکام و قدرت لثه‌ها به وجود این غذاهای بستگی دارد.
- (۳) مطمئنیم از مسوک زیر استفاده نمی‌کنید؛ اما اطمینان نداریم که آیا از «نخ دندان» هم استفاده می‌کنید یا نه؟ استفاده از نخ دندان از مسوک زدن اهمیت کمتری ندارد.



# داستان های یک قل، دوقل

۱۷

نوشته:  
طاهره ایبد



آهای وروجک ها من می رم خرد کنم  
و بیام ... خرابکاری تکنیده!

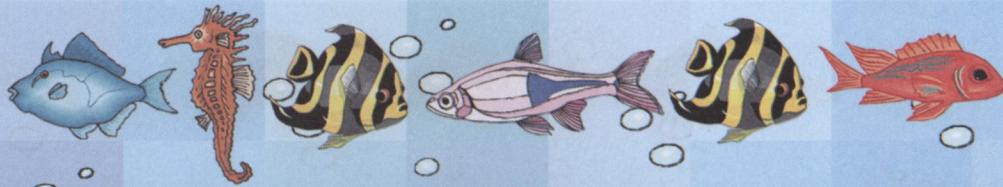
چشم

بدو آمامانی نیومنه برم حنخواب بازی!

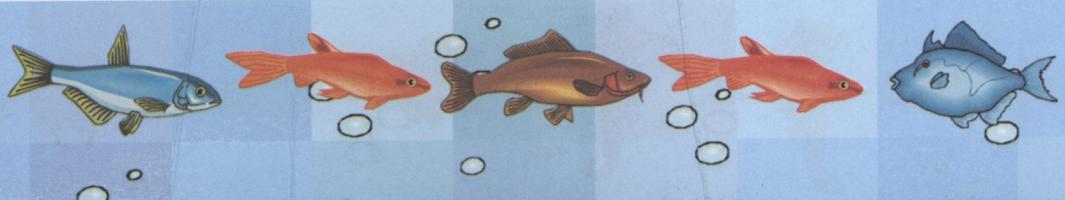
آی آی! خفه شدم.

?

هاما فی رفت، جان جان  
گله تنها شدم درام رم



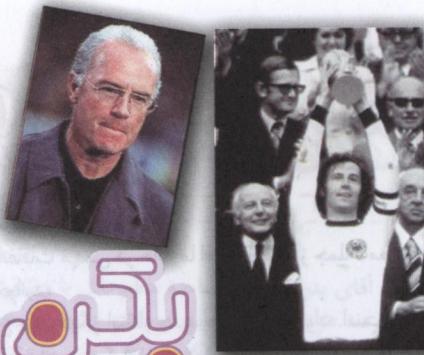






**بَابَايِي**

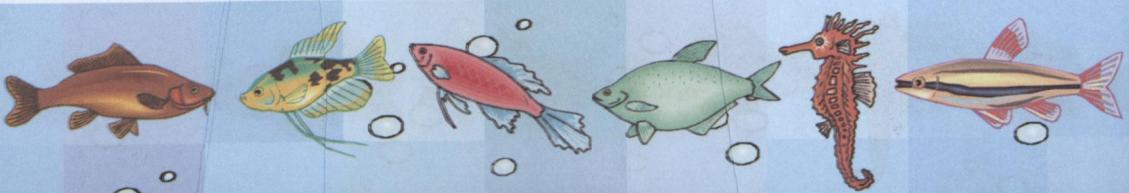




# بَكْن باوئر بَكْن بازبَكْن و مربِي بَزَرگ

شما بکن باوئر را به عنوان رئیس باشگاه بایرن مونیخ می‌شناسید. اما او یکی از بزرگترین بازیکنان آلمانی است که نفوذ و سازماندهی تیمی او کمک بزرگی به تیم ملی فوتبال آلمان می‌کرد. او در تیم لقب «قیصر» داشت و در سال ۱۹۷۴ میلادی با توانایی و رهبری خوب خود، آلمان را به مقام اول جام جهانی رساند. بکن باوئر یک پخش کننده توپ تمام عیار و تغذیه‌کننده مهاجمان تیم خود بود. نقش او در زمین رهبری تیم بود، اما به عنوان مهاجمی که دفاع را برای حمله کردن، دور می‌زد نیز وظیفه خود را به زیبایی انجام می‌داد.

هنگامی که سرمربیگری تیم آلمان به عهدہ او قرار داده شد، همه نفس راحتی کشیدند. زیرا می‌دانستند که او پیش از هر مرتبی دیگر با فوتbal آلمان آشناست. قهرمان شدن آلمان در جام جهانی ۱۹۹۰ میلادی، نشان داد که این انتخاب چقدر درست بود. بکن باوئر ۵۸ ساله، الان رئیس باشگاه بایرن مونیخ است. پیش از این او بازیکن این تیم بود. با هدایت او بود که بایرن مونیخ اولین جام باشگاههای اروپایی خود را با شکست دادن «آلتیکو مادرید» به خانه آورد.



# رورنامه دیواری خانه ما



## سرمقاله

امروز اتفاقات مهمی در خانه ما افتاده است، از جمله: مصاحبه مطبوعاتی آقای پدر که شرح آن را در همین شماره می‌خوانید.

موضوع مهم دیگر ابتکار جدید بچه‌های خانواده است. این خواهر و برادر مهربان، بعد از مدت‌ها درگیری و جنجال، بالاخره تصمیم گرفتند که دیدگاه‌های خود را از طریق نامه با هم در میان بگذارند. حالا ما کار به عاقب آن نداریم، ولی به هر حال اتفاق مبارکی است.

این بود سرمقاله این شماره ما!

قریان شما، سردبیر (طوطی سخنگو)



## درد دل‌های یک خواهر و برادر

### خواهر عزیزتر از جانم

همان طور که می‌دانی، یکی از راه‌های ایجاد تفاهم بین اعضای خانواده، گفت و گو کردن با یکدیگر می‌باشد. اما باز همان طور که می‌دانی، گاهی وقتها آدم رویش نمی‌شود که هر حرفی را رو در رو بزند. داشتمندان به خاطر رفع این مشکل، شیوه‌ای را کشف کرده‌اند به نام «نامه‌نگاری». و اگر دقت کرده باشی، بسیاری از آدمهای بزرگ در طول تاریخ، برای اعضای خانواده خود، نامه‌هایی نوشته‌اند که در تاریخ ثبت شده است. من هم تصمیم گرفته‌ام از این به بعد، از طریق نامه با شما خواهر گرامی درد دل کنم و رازهای مهمی را با شما در میان بگذارم. این طوری حتماً کمتر با هم دعوا می‌کنیم و ظرف‌های چینی و گلستان‌های خوشگل مامان، کمتر شکسته می‌شویم!

در انتظار جواب شما هستم.



از طرف برادر

### برادر کوچولوی شیطون!

نمی‌دانی چقدر خوشحالم که بالاخره یک پیشنهاد منطقی دادی. صددرصد با این کار موافقم و از آن استقبال می‌کنم. البته حالا که این قرار آفشا شده‌ای، اجازه بده به خاطر دفعه قبل که آن گلستان را به طرف پرتاب کرده بودم، کتابی از تو عذرخواهی کنم. مطمئنم که با شیوهٔ جدید، دیگر نیازی به این کارها نیست و من با حوصله تمام حرفاها را می‌خوانم.

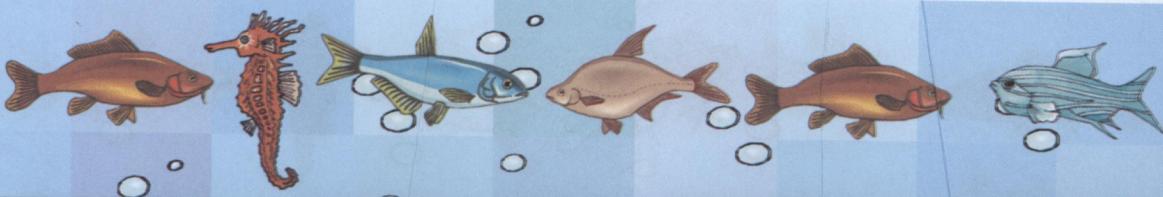
با تقدیم محبت خواهرانه.



### خواهر جان

از این که برای اولین بار، مرا تحويل گرفتی ممنونم. از این به بعد تندد برایت نامه می‌نویسم و حرفهایی را که به هیچ وجه نمی‌شود بزبان اورده، با قلم می‌گوییم. اما اولین راز: یادت هست عید امسال، عمه خانم یک آینه خوشگل با قاب چوبی برایت هدیه آورده بود و تو هم آن را بالای کمد توی هال، قاییم کرده بودی؟ با کمال تأسف باید بگوییم دیروز وقتی که برای فضولی بالای کمد رفته بودم، دستم به آینهات خورد و افتاد و شکست.

ارادتمند، برادرت



**سردیبر (طوطی سخنگو):** چند لحظه بعد صدای شکستن یک کاسه چینی، سکوت خانه را می‌شکند. برادر، پا به فرار گذاشته و خواهر مهریان، با جیغ و داد دنبالش می‌کند... توجه شما را به ادامه مطالب روزنامه جلب می‌کنم.

### مصاحبه مطبوعاتی آقای پدر

دیشب، جناب آقای پدر در یک مصاحبه مطبوعاتی با حضور همه خبرنگاران خانه شرکت کردند. توجه شما را به این مصاحبه مهم و تاریخی جلب می‌کنم:  
**مادر:** با عرض سلام. بندۀ از خبرگزاری آشپزخانه خدماتن رسیده‌ام. من می‌خواهم یک مشکل اقتصادی را مطرح کنم. تصمیم شما درباره ته کشیدن ارزاق داخل یخچال و کایینت‌های آشپزخانه چیست؟

**آقای پدر:** (در حالی که کمی جایه‌جا می‌شود) اجازه بدھید یک لطفیه بگویم (یک جوک بی‌مزه می‌گوید و همه می‌خندند) حالا حکایت ماست. من چه فکر می‌کنم، شما چه فکر می‌کنید؟!

**مادر:** ولی من جواب سوالنم را...

**آقای پدر:** اجازه بدھید وقت به همه برسد. (تأیید حاضران)

**- دختر:** به نمایندگی از روزنامه دیواری مدرسه‌مان خدمت رسیده‌ام. می‌شود

بگویید علت حضورنیافتمن شما در جلسه اولیا و مریبان مدرسه من چه بود؟

**آقای پدر:** البته شما باید از گرفتاری‌های من خبر داشته باشید. متأسفانه همان روز من به دلیل آن که سرم خیلی شلوغ بود، به سلمانی رفته بودم!

**پسر:** بندۀ هم از طرف خبرگزاری بچه‌های محل آمدہ‌ام. ظاهراً دفعه پیش گه بچه‌های محله، تصادفاً شیشه خانه ما را شکستند و شما هم توب ما را با چاقو پاره کرده بودید، قول داده بودید که...

**آقای پدر:** (از جا می‌پرداز) خدا لعنتتون نکنه. پاک یادم رفته بود که پول شیشه‌بر را نداده‌ام.

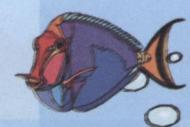
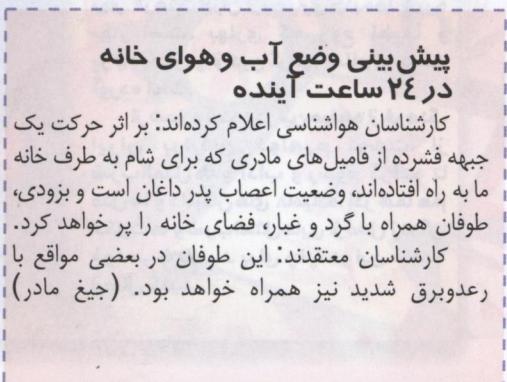
**خبرنگاران (یک‌صدایا):** حالا کجا با این عجله؟

**آقای پدر:** شیشه‌بری سر خیابان!

### پیش‌بینی وضع آب و هوای خانه

#### در ۲۴ ساعت آینده

کارشناسان هواشناسی اعلام کرده‌اند: بر اثر حرکت یک جبهه فشرده از فامیل‌های مادری که برای شام به طرف خانه ما به راه افتاده‌اند، وضعیت اعصاب پدر داغان است و بزویدی، طوفان همراه با گرد و غبار، فضای خانه را پر خواهد کرد. کارشناسان معتقد‌ند: این طوفان در بعضی مواقع با رعدوبرق شدید نیز همراه خواهد بود. (جیغ مادر)



# مثُل نیروی بار

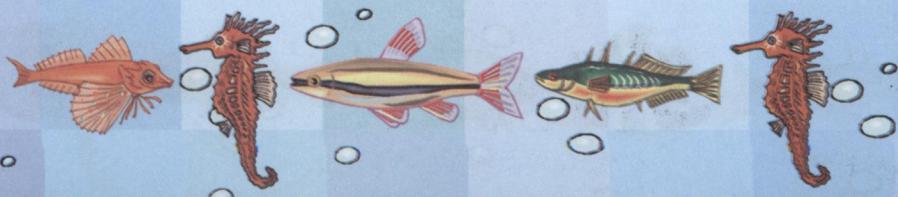
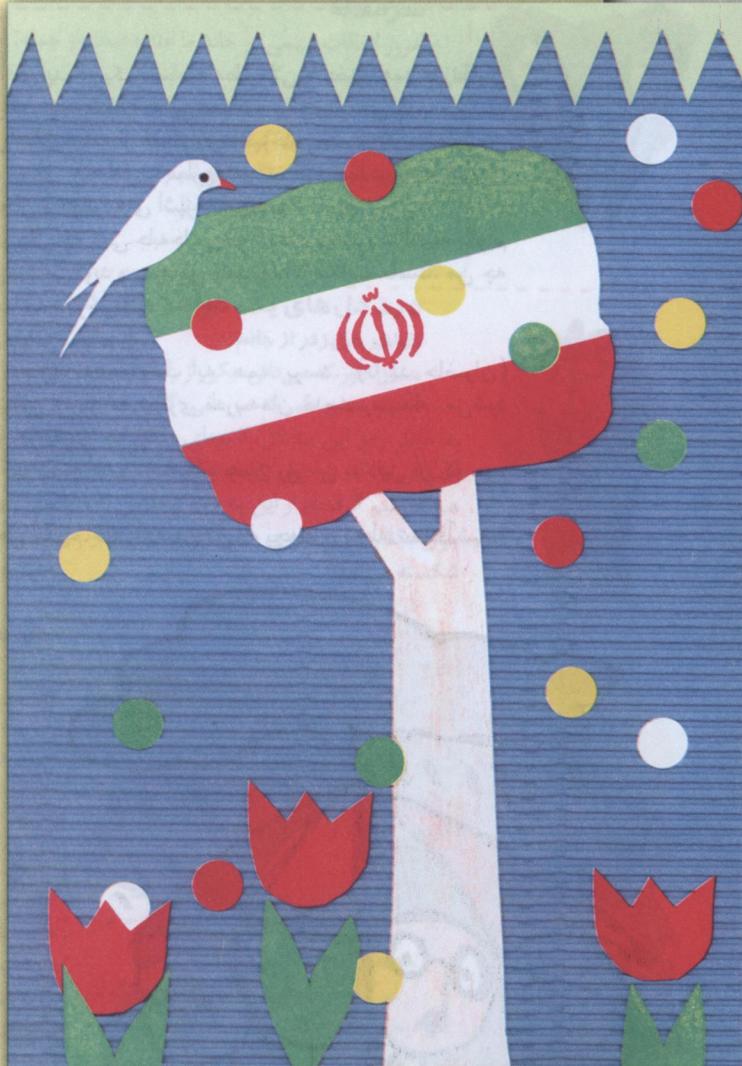
آیا می دانستید، آخرین پادشاهان  
مغول که بر کشور ما حکمرانی کردند،  
خودشان هم دوستدار فرهنگ و هنر ایران  
شدند؟

باورتان می شود که مسجد گوهرشاد  
در مشهد ساخته همسر یکی از فرزندان  
تیمور خوبنیز است؟

فرهنگ ایران مانند یک کوره مذاب و  
پرقدرت، تمام فرهنگ‌های بیگانه‌ای را که  
برآن وارد شده‌اند در خود ذوب کرده است.  
درست مثل بهار که سرمای سخت و  
زمستان‌های طولانی را در خود ذوب می‌کند  
و جوانه‌های ترد و نازک بهاری از پس آن  
قد می‌کشد. هنگامی که مسیر فرهنگ  
کشورمان را دنبال کنید، به شب‌های تیره  
و زمستان‌های سردی برمی‌خورد که از  
پس آنها، بهار گرم و شاداب فرهنگ ایرانی  
خود را بیرون کشیده است و خودنمایی  
می‌کند. حمله ویرانگر مغول و هجوم  
وحشیانه تاتارها تنها نمونه‌هایی از زمستان  
سردی بوده است که خود را بر فرهنگ ایران  
تحمیل کرده‌اند.

فرهنگ ایران هر چند در ظاهر  
مجموعه‌ای است از آداب و رسوم، عقاید،  
ضرب المثل‌ها، مثل‌ها، حکایت‌ها، لالایی‌ها  
و افسانه‌ها. اما درون خود نیروی جادویی را  
نهفته دارد. درست مثل نیروی سحرآمیز  
بهار، فرهنگ ایران از بسیاری جنبه‌ها، شبیه  
بهار است. بهاری که روح لطیف و  
پر جاذبه‌اش را از دین گرامی اسلام به دست  
آورده است.

از شماره آینده در این صفحه از فرهنگ  
ایران برایتان خواهیم نوشت، از  
ضرب المثل‌ها و آداب و رسوم گرفته تا  
مثل‌ها و داستان‌های عامیانه. اگر شما هم  
حکایت‌ها و ضرب المثل‌هایی از محل زندگی  
خود می‌شناسید، برای چاپ در این صفحه  
ارسال کنید.





# آلبومنی از گلها بسازید

وسایل مورد نیاز:

گلهای تازه

کاغذ خشک کن یا دستمال مخصوص رطوبت گیر

کتاب یا وسیله مخصوص برای تحت فشار قرار دادن گلهای

چسب مخصوص سفید

کاغذ یا مقواهی رنگی



اگر گلهای را تحت فشار قرار دهید و خشک کنید، می‌توانید مدتها آنها را نگاه دارید. از گلهای خشک شده می‌توانید آلبومی زیبا تهیه کنید یا از آنها برای تزیین وسایل استفاده نمایید.



۱. دسته‌ای از گلهای متفاوت تهیه کنید.

۲. یادتان باشد که این گلهای از باعچه‌ها یا زمینهای تهیه کنید که از طرف صاحب آن زمین‌ها اجازه چیدن گلهای را داشته باشید.

۳. گلهای را روی دستمال کاغذی یا خشک کن به طور مرتب بچینید در حالی که قبل از استعمال را میان کتابی باز قرار داده اید. فقط مراقب باشید که ضخامت دستمال به حدی باشد که رطوبت گلهای کاغذی را نگیرد. (می‌توانید کتاب را مرطوب نکنند). همین دستمال را روی وسیله مخصوص برای تحت فشار قرار دادن گلهای، مانند شکل، قرار دهید.



۴. گلبرگ گلهای را روی دستمال خشک کن پخش کنید و روی آنها هم با یک دستمال یا رطوبت گیر دیگر بپوشانید. کتاب را به آرامی بیندید و روی کتابی که حاوی گلبرگ هاست، چند کتاب سنگین دیگر هم قرار دهید تا کاملاً گلبرگ ها تحت فشار قرار بگیرند. سپس آنها را به مدت ۲ هفته در محلی خشک و گرم در همین وضعيت، قرار دهید. زودتر از موعد و تازمانی که گلبرگ ها کاملاً خشک نشده اند، به سراغ آنها نروید.

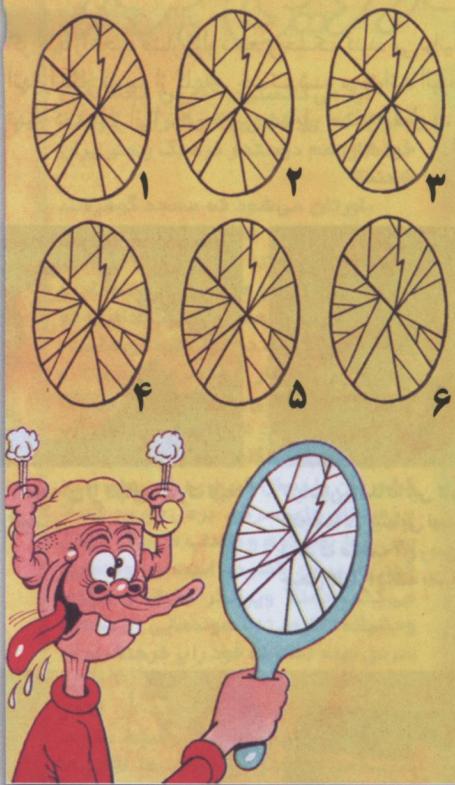


۵. زمانی که گلبرگ ها کاملاً خشک شدند، بادقت و احتیاط گلهای خشک شده را بردارید و با چسب مخصوص سفید آنها را به روی مقواهای رنگی بچسبانید. می‌توانید از این گلهای برای تزیین کارت تبریک‌ها، تاگ‌نامه ها و عکس‌ها هم استفاده کنید.



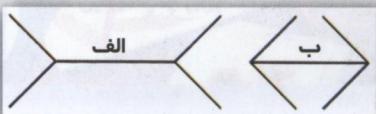
## آینه شکسته!

این موجود عجیب و غریب با ضربه‌ای که به آینه‌اش زده است، آن را هزار تنه کرده است. از میان تصاویری که می‌بینید، فقط یکی از آینه‌ها با آینه نمایشگاه (البته با ترتیب‌های آن) مطابقت دارد. حاضرید که شماره این آینه را برای میان بنویسید؟



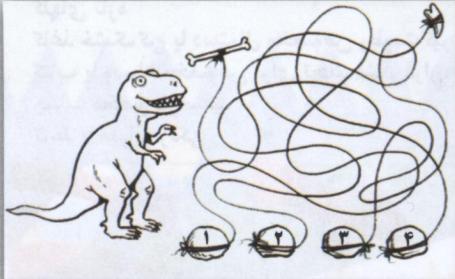
## بازی با خطوط

- به نظر شما در مورد شکل الف و ب، کدام گزینه صحیح است؟
- طول خطوط صاف در شکل «الف» و «ب» با هم مساویند.
  - خط «الف» کوتاه‌تر از خط «ب» است.
  - خط «ب» کوتاه‌تر از خط «الف» است.



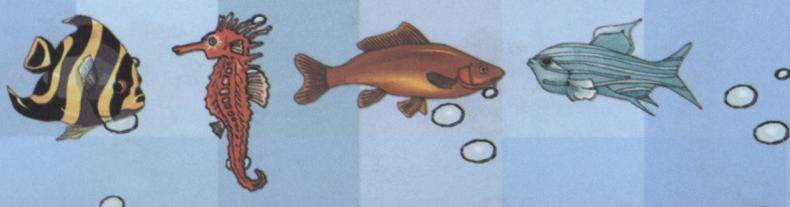
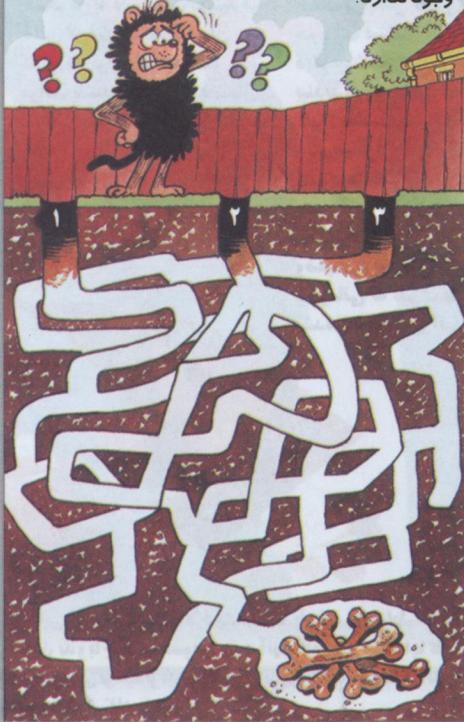
## دندان در دایناسور

دندان این دایناسور درد شدیدی گرفته بود. او یکی از این سنگها را به دندان بسته، و بعد از پرتو کردن آن سنگ از پرتوگاه، از شر دندان ناسالمش خلاص شده و آن را کشیده است. به نظر شما کدام سنگ برای این منظور توسعه دایناسور، استفاده شده است؟

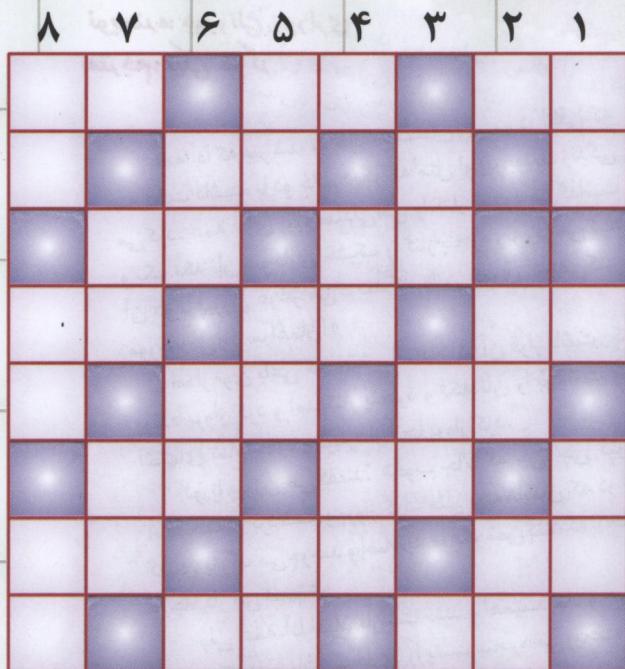


## سگ گرسنه

سگ ما حسابی گرسنه است. کدام راه او را به ذخیره استخوانش می‌رساند؟ پادتان باشد اگر در بین راه مسیری مسدود باشد به معنی آن است که از آن طرف راه وجود ندارد.



# جدول ۱۲ حروفها



- افقی
- ۱- فلز سرخ رنگ - زهر - تردید و دودلی.
  - ۲- خاندان.
  - ۳- حرف انتخاب - هر سه کیلوگرم را گویند.
  - ۴- از آن وارد جایی می شوند - خیر نیست - اشاره به دور.
  - ۵- مخفف اگر - غوره پنه.
  - ۶- تعداد سالهای عمر را با آن تخمین می زندند - منقار پرنده ها.
  - ۷- عدد دونده - عدد اول - مرطوب.
  - ۸- مادر عرب - همان گل سرخ است البته در زبان فرانسه.

- عمودی
- ۱- درخت انگور - آب بند.
  - ۲- جوی خون - حرف تعجب خانمهای.
  - ۳- اولین ماه زمستان - خاک کوزه گزی.
  - ۴- غذای بیمار - بشنو از ... چون حکایت می کند.
  - ۵- من و شما - صورت و رخ - ناشنوا.
  - ۶- تکیه خودمانی - ریگ نرم و سنتگریزه که بیشتر در سواحل دریاهای یافت می شود.
  - ۷- توان - آقایان همراه شلوار می پوشند.
  - ۸- ویتامین انعقاد خون - دل آزار کهنه - سخن صریح و بی پرده.

رمز جدول :

سال جدید را با خوشی آغاز کنید.

پاسخ جدول شماره گذشته جدول

هفت سین عجیب و غریب





# حمه آدا و پرندۀ هایش

نویسنده: جیووانی روداری

مترجم: نیکی فوگر

عمه آدا که پیر شد، به خانه سالمندان رفت و در اتاقی که سه تخت داشت، با دو خانم دیگر که مثل او پیر بودند، زندگی می‌کرد. عمه آدای پیر، صندلی‌اش را کنار پنجره می‌گذاشت و یک تکه نان سوخاری خشک را کنار پنجره ریز ریز می‌کرد. آن دو تا پیززن غرغیر می‌کردند که «این جوری که می‌کنی، مورچه می‌آید سراغمان!»

اما از توی باغی که خانه سالمندان در آن قرار داشت یک پرنده پرواز کرد و آمد کنار پنجره و تکه نان را برداشت و با

اشتهای تمام خورد و دوباره از آنجا پرواز کرد. دو تا پیززن می‌گفتند: «خوب حالا که چی! چی گیرت آمد؟ همه را برداشت و پرواز کرد. مثل بچه‌هایمان که در این دنیای بزرگ می‌چرخدند و اصلاً به ما فکر نمی‌کنند که کجاییم

و چه کار می‌کنیم.» ولی عمه آدا اصلاً ناراحت نشد و اهمیت نداد و هر روز صبح تکه‌های نان سوخاری را پشت پنجره می‌ریخت و آن پرنده هم دقیقاً سر ساعت می‌آمد و آن را می‌خورد همه را برمی‌داشت. درست مثل یک مهمان رفتار می‌کرد که برای نهار دعوت شده است و اگر یکبار باد می‌وزید و تکه‌های نان را با خود می‌برد، باید می‌دیدید که چقدر این پرنده عصبانی می‌شد. بعد از چند هفته پرنده بچه‌هایش را هم با خودش آورده بود. چون یک لانه ساخته بود و چهار تا بچه دنیا آورده بود و حالا با حرص زیاد تکه‌های نان عمه آدا را برمی‌داشتند.





آن دو تا پیروزن با حالتی حسادت‌آمیز به عمه آدای گفتند:  
«دوباره پرنده‌هایت آمدۀ‌اند.» و بعد پیروزن با عجله و با قدم‌های  
کوتاه، به طرف گُمدهش می‌رفت و یک تکه نان سوخاری  
درمی‌آورد و به طرف آنها می‌آمد و می‌گفت: «صبر کنید، صبر  
کنید. دارم می‌آیم!»  
آن دوتای دیگر می‌گفتند: «آخ، چی می‌شد اگر یک نان  
سوخاری خرد شده کافی بود برای اینکه بچه‌هایمان بیایند  
دوباره پیش ما. بچه‌های شما چی؟ عمه آه، آنها کجا هستند؟»  
عمه آدای پیر واقعاً نمی‌دانست آنها کجا هستند، شاید در  
اتریش، شاید هم استرالیا، اما نمی‌خواست آرامش خودش را  
بهم بزند.  
نان سوخاری را برای پرنده‌ها خرد می‌کرد و می‌گفت:  
«بخوری، بخوری. والا آنقدر نیرو ندارید که بتوانید پرواز کنید.»  
آنها هم همین که تکه‌های نان را می‌خوردند، بلا فاصله  
پرواز می‌کردند. برای چه باید دوباره می‌مانند؟ پرنده‌ها برای  
پرواز آنچه بودند. آن دوتای دیگر سری تکان می‌دادند و فکر  
می‌کردند که عمه آدای یک کم دیوانه است. با وجود اینکه فقیر  
و پیر بود، همیشه یک چیزهایی برای هدیه دادن داشت و  
اصلاً هم انتظار تشکرناشست. بعد از مدتی عمه آدای پیر  
خبردار شدند و آنقدر برایشان مهم نبود که به سر قبیش بروند.  
اما تمام زمستان پرنده‌ها به پشت پنجره اطاق عمه آدای پیر هیچ خرد  
پرواز می‌کردند و همین که می‌دیدند عمه آدای پیر هیچ خرد  
نانی برایشان پشت پنجره نگذاشته، با صدای بلند سر و صدا  
می‌کردند.





# بیهار همه جا بیهار است!

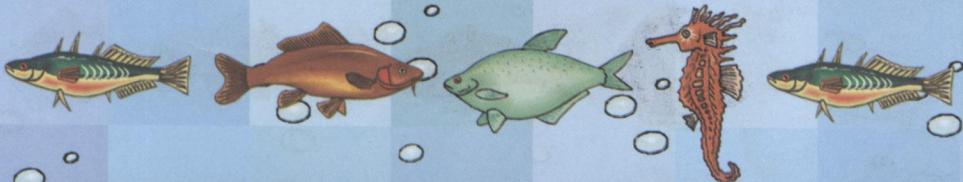
## چین

یک ضرب المثل چینی می‌گوید: «بیهار مانند شناس، تنها یک بار در سال در خانه قان را می‌زند!» امروزه در سراسر کشور پیناور چین، آمدن بهار با کارناوال‌ها، جشن‌ها، مراسم پر قاب راکت قرمز به هوا و نورافشانی جشن گرفته می‌شود. تابلوهای نقاشی بسیاری بالهایم از طبیعت زیبای بهار چین، توسط هنرمندان طراحی می‌شود و در فستیوال‌های بیهاری همراه با هزاران مانکت ازدها (نماد چین) که به پایکوبی مشغولند، به فروش می‌رسد. از ماههای قبل از آمدن بهار، تورهای سیاحتی زیادی جهانگردان علاقمند را براي گردش و سیاحت به چین می‌آورند.



## تایوان

مراسم حلول فصل بهار در تایوان تا اندازه زیادی شبیه چین است. شاید دلیل آن این باشد که تایوان در گذشته جزو چین بوده است. تایوانی‌ها با تدارک میوه و غذايی مفصل به پیشواز بهار می‌روند. مراسم عبادت در معبد‌های تایوان یکی دیگر از آداب استقبال از بهار در تایوان است. تایوانی‌ها پیرو مذهب «بودائیسم» هستند و در روزهای آغاز بهار، طی مراسمی میوه و غذا برای مجسمه بودا در معبد‌ها پیشکش می‌آورند.



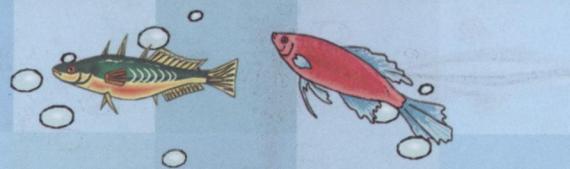
## ایرلند

بزرگترین فستیوال گل و گیاه در جمهوری ایرلند، در آغاز فصل بهار برگزار می‌شود. تقریباً تمام تولید کنندگان گل، و کشاورزان ایرلند سعی می‌کنند در این کارناوال شرکت کنند و با هم رقابت کنند. وسایل و اتومبیل‌هایی که با انواع گل و گیاه زینتی، تزئین شده‌اند در این فستیوال رژه می‌روند و به پیشترین کشاورزانی که با زیباترین و جدیدترین نوع تزئین گل در این مراسم شرکت کنند، جایزه تعلق می‌گیرد.



## هنگ کنگ

هر چند اهالی هنگ کنگ سالها زیر نفوذ انگلستان بوده‌اند و بسیاری از آداب و رسوم انگلیسیها در این کشور حاکم شده است، اماً مراسم نورافشانی در شب در میدان ویکتوریا، یکی از ماندگارترین مراسم استقبال از بهار در هنگ کنگ است. همه ساله با شروع بهار، مسابقات اسب دوانی «کینگ» نیز در این کشور کوچک به صورت حرفة‌ای و همه جانبه آغاز می‌شود.





## مسابقه ها

# رازماهی ها

روی جلد این شماره مربوط به یک مسابقه است که از این شماره (۷۸) آغاز می‌شود و تا پایان شماره ۸۱ ادامه خواهد داشت. برای شرکت در این مسابقه شما به تمام این چهار شماره نیاز دارید. اما شرح مسابقه:

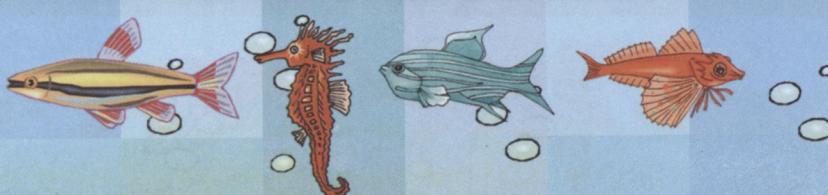
در کنار هر تصویر یکی از حروف الفبای فارسی را می‌بینید که نشان می‌دهد هر تصویر بیانگر یک حرف است. تصاویر ماهی‌ها در پایین صفحه‌های ۴ شماره تکرار شده است. شما باید به جای هر تصویر حرف مربوط به آن را بنویسید (برای این کار باید روی جلد این شماره را به عنوان راهنمای نزد خود نگاه دارید و به آن مراجعه کنید). از کنار هم قرار دادن این حرفها به ترتیب کلمه‌های را پیدا خواهید کرد. یادتان باشد هر صفحه بیانگر یک کلمه است. از کنار هم قرار دادن این کلمه‌ها متنی به دست می‌آید که رمز مسابقه است.

شما باید این متن را پیدا کنید و تا دو هفته بعد از انتشار شماره ۸۱ به نشانی مجله بفرستید تا در مسابقه راز ماهی‌ها شرکت داده شوید.

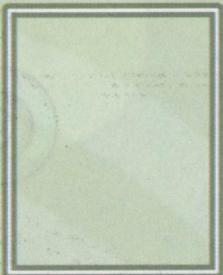
در ضمن، به چند نکته توجه کنید:

۱. حتماً باید متن را کامل برای ما بفرستید. برای همین باید تا انتشار شماره ۸۱ مجله صبر کنید.

۲. حتماً روی پاکت نامه بنویسید: مربوط به مسابقه راز ماهی‌ها.



فرستنده:



# نشریه

نشانی:

تهران - خیابان انقلاب - چهارراه حافظ - پلاک ۹۶۲  
امور مشترکان مجله هفتگی «دوسن»

دوسن کودکان

# کودکان

# السیف

بهای اشتراک: تا پایان ۱۳۸۲  
هر ماه ۴ شماره، هر شماره ۱۲۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات میدان انقلاب کد ۷۶  
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شبکه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)  
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی:

تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمائید.

فرم اشتراک

: نام

: نام خانوادگی

..... : تفصیلات

: نشانی

: کد پستی

: تلفن

..... : شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

(منشاء



مسابقه

## «راز ماهی‌ها»

شرح در صفحه ۳۲

ت



پ



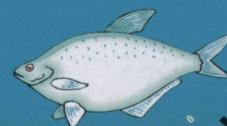
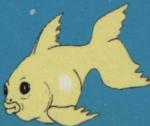
ب



الف



ذ



د



خ



ص



ش

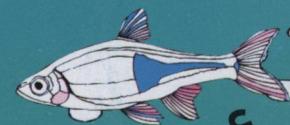


س

ف



غ



ع

ن



ل

